

## آسیب‌شناسی علم اقتصاد نئوکلاسیک در ایران و ضرورت بازسازی آن

حسن آقا نظری\*

### چکیده

این مقاله به آسیب‌شناسی علم اقتصاد نئوکلاسیک در مورد جامعه ایران می‌پردازد. نظریات علمی این شاخه علمی بر اساس نهادهایی شکل گرفته‌اند که با نهادهای حاکم بر روابط اجتماعی اقتصادی جامعه ایران تفاوت چشمگیر دارد. از این رو نظریات علمی نئوکلاسیک در جامعه ایران با چالش معرفت‌شناختی مواجه است. راه حل این مشکل، پژوهش در اقتصاد ایران با رویکرد تأثیرگذاری نهادهای حاکم بر آن است. به همین جهت بازسازی علم اقتصاد یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید.

**واژگان کلیدی:** معرفت‌شناسی، نهاد، نظریه علمی، داده‌های اقتصادی، نئوکلاسیک، بازسازی

### طرح مسأله

تفاوت در داده‌ها در فیزیک و علم اقتصاد به تفاوت در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این دو علم باز می‌گردد. علم فیزیک مبتنی بر یک معرفت‌شناسی تجربه‌گرا است. بر همین اساس، منبع شناخت را تجربه حسی و داده‌های این علم را صرفاً داده‌های حسی می‌داند. عقل در قالب روابط منطقی و مفهومی صرفاً به تنظیم و مرتب کردن این داده‌ها می‌پردازد. بنابراین از نظر روش‌شناسی تنها داده‌های حسی به مثابه معیار عینی برای قضاوت در مورد صحت نظریه‌ها به کار گرفته می‌شوند. این کار از طریق آزمون نظریه‌ها در برابر داده‌ها در قالب یک آزمایش انجام می‌گیرد. آزمایش نیز زمانی قابل انجام است که دو شرط زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱- دامنه مورد آزمایش، بسته باشد تا قابل کنترل باشد.

۲- آزمایش تکرار پذیر باشد.

بخلاف علم فیزیک، داده‌ها در علم اقتصاد نه داده‌های حسی، بلکه داده‌هایی تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هستند؛ چرا که ما با یک واقعیت اجتماعی مواجه هستیم، نه واقعیت طبیعی. واقعیت اقتصادی حاصل کنش معنی‌دار<sup>۱</sup> افراد است. از این رو، ماهیت داده‌ها در دو علم، متفاوت است.

به دیگر تعبیر، واقعیت طبیعی، واقعیتی است که تحقق آن به اراده ما وابسته نیست، بلکه همواره محقق است. اما واقعیت اقتصادی، واقعیتی است انسانی که نتیجه کنش ارادی انسان‌ها است. از نظر شناختی ما از واقعیت انسانی یک درون‌فهمی<sup>۲</sup> داریم، در حالیکه واقعیات طبیعی را تبیین<sup>۳</sup> می‌کنیم (این تمایزی است که «دیلتای»<sup>۴</sup> مبدع آن بود و بعد افرادی چون «وبر»<sup>۵</sup> و «وینچ»<sup>۶</sup> نیز این تمایز را دنبال کردند). در مورد واقعیت طبیعی ما یک طرح پیشین<sup>۷</sup> را بر واقعیت تحمیل می‌کنیم. اگر واقعیت با این طرح پیشین سازگار بود، تبدیل به علم می‌شود و در غیر این صورت، رد می‌شود. بنابراین داده‌ها نیز نتیجه تحمیل این طرح پیشین بر واقعیت هستند و چون این طرح ریاضی

1. meaningful

2. verstehen (understanding)

3. explain

4. Dilthey

5. Weber

6. Winch

7. a priori plan

است، داده‌ها نیز خود را به شکل کمیت بر ما آشکار می‌کنند و چون روش، ریاضی است، امور واقع<sup>۱</sup> نیز در غالب نسبت‌های ریاضی بازنمایی<sup>۲</sup> می‌شوند. در مکتب نئوکلاسیک داده‌هایی که اقتصاددان با آن مواجه است، اطلاعات آماری است. روش‌شناسی مکتب نئوکلاسیک نیز به تبع روش‌شناسی حاکم بر علم (که قائل به وحدت روشی است)، روش‌شناسی اثبات‌گرا است. یعنی در یک سو نظریه، فرضیه و مدل ریاضی قرار دارد و در سوی دیگر اطلاعات آماری. در روش اثباتی از اطلاعات آماری برای آزمون فرضیه در قالب یک مدل اقتصادسنجی استفاده می‌شود. ولی آیا ما مجازیم به تبعیت از علم فیزیک در علم اقتصاد از روش اثباتی استفاده کنیم؟ در هر دو علم، داده‌های کیفی به داده‌های کمی (اطلاعات) تبدیل می‌شوند، بنابراین به نظر می‌رسد چون علم اقتصاد نیز در نهایت با داده‌های کمی (اطلاعات عددی) روبه‌رو است، می‌توان از این اطلاعات به عنوان شواهد استفاده کرد و از این رو روش‌شناسی اثباتی، عینیت لازم را برای علم اقتصاد فراهم می‌کند. در واقع چون هر دو علم به زبان ریاضی قابل بیان هستند، می‌توان کمیت را به عنوان شاخصی از واقعیت در زبان ریاضی بازنمایی کرد، ولی این تشابه نباید ذهن ما را به بیراهه بکشاند. داده‌ها در دو علم از یک تفاوت بنیادی برخوردارند که ریشه در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این دو علم دارد و با وحدت در روش و زبان علم نمی‌توان بر این تفاوت بنیادی غلبه کرد و با روش علم فیزیک، علمی بودن علم اقتصاد را نیز تامین نمود.

اقتصاد نئوکلاسیک به تبع نگاه دکارتی و الگوبرداری از مکانیک نیوتنی، از روش ریاضی استفاده می‌کند. به این معنا که گزاره‌های خود را از اصول پیشین استخراج می‌نماید. زمانیکه اقتصاد نئوکلاسیک به زبان ریاضی مدل‌سازی شود، امور واقع به شکل نسبت‌های ریاضی و داده‌های اقتصادی نیز به شکل عدد قابل انکشاف خواهد شد.

در علوم طبیعی چنین روشی با پذیرش اصل علیت و اصل یکنواختی<sup>۳</sup> طبیعت قابل توجیه است. ولی در علم اقتصاد چون مبتنی بر کنش ارادی افراد است، هیچکدام از این دو اصل را نمی‌توان پیش فرض گرفت؛ زیرا سیستم اقتصاد، سیستمی باز است و

---

1. facts

2. representation

3. uniformity

آزمایشات را نمی‌توان در آن قابل کنترل و تکرار پذیر در نظر گرفت. بنابراین روش‌شناسی‌های اثباتی در فلسفه علم نمی‌تواند الگوی مناسبی برای علم اقتصاد باشد. (بلاگ، ۱۳۸۰، ص ۱۰۰-۱۰۱)

در نتیجه یک تفاوت بنیادی بین داده‌ها در دو علم وجود دارد که به تفاوت در موضوع دو علم باز می‌گردد و تفاوت در موضوع نیز باعث تفاوت در کارکرد روش خواهد شد. ممکن است چنین ادعا شود که تفاوت موضوع، موجب تفاوت در کارکرد روش نخواهد شد؛ زیرا داده‌های طبیعی و اقتصادی با اینکه از جهت موضوع تفاوت دارند اما این امکان هست که با یک روش مورد بررسی قرار گیرند و به تأیید نظریه علمی مورد نظر چه در علوم طبیعی و چه در علوم انسانی رهنمود شوند. لیکن واقعیت این است که تفاوت در موضوع، تفاوت در کارکرد روش را بدنبال دارد. مثلاً روش تجربه در مقام داوری رفتارهای اجتماعی - اقتصادی، تأیید می‌کند که در چارچوب نهادها و قواعد بازی شکل نگرفته‌اند. تأیید تخلف رفتارهای اجتماعی - اقتصادی از چارچوب نهادها و قواعد رفتاری به مثابه تأیید صحت یا بطلان خود این قواعد و نهادها نیست. بنابراین روش تجربه می‌تواند تأیید و عدم تأیید رابطه بین متغیرات نظریه علمی را در مورد پدیده‌های علوم طبیعی داشته باشد اما در مورد رفتارها و واقعیت‌های اجتماعی اقتصادی، محصولی را که به دست می‌آورد تأیید تخلف و عدم تخلف رفتارها و پدیده‌های اجتماعی از نهادها و قواعد است، نه صحت و بطلان این نهادها و قواعد. بنابراین، تفاوت علوم طبیعی و علوم انسانی از جهت موضوع، زمینه‌ساز تفاوت کارکرد روش تجربه در این دو حوزه علمی است (نظری، ۱۳۸۶، ص ۵۰). بر همین اساس، دیلتای معتقد بود «علوم انسانی تمامیتی از نوع خود دارد که از علوم طبیعی مستقل است و به همین جهت اصحاب علوم انسانی نباید روش‌های متداول علوم طبیعی را وام گرفته و بر مبنای فلسفه اثبات‌گرای رایج عمل کنند.» (ریخته‌گران، ۱۳۷۸، ص ۹۰-۹۱). بنابراین داده‌ها در علم فیزیک، داده‌های حسی هستند، ولی در علم اقتصاد به عنوان یک علم انسانی، داده‌ها، داده‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هستند که البته روش اثباتی در مکتب نئوکلاسیک، این داده‌ها را به ارقام آماری تقلیل می‌دهد.

بنابراین فرضیه این نوشتار آن است که با توجه به تفاوت داده‌ها در دو حوزه علوم طبیعی و اجتماعی - اقتصادی، بررسی امور واقع اقتصادی و عینیت در ساحت روابط

اقتصادی اجتماعی ضرورت دارد تا زمینه تبیین نظریه علمی اقتصادی و وابستگی آن به ساختار نهادی فراهم شود. با توجه به آنچه درباره طرح مسأله بیان شد، تحقیق در مورد فرضیه فوق به روش تحلیلی - نظری انجام می‌پذیرد.

### ۱- امور واقع در اقتصاد در ارتباط با ساختار نهادی

امر واقع چیست؟ امر واقع، وضع اموری<sup>۱</sup> است که حصول آن، گزاره ما درباره واقعیت را صادق می‌گرداند. بنابراین امرواقع وضعیتی محقق از امور است. امر واقع ساختاری درونی دارد و امری انتزاعی است اگرچه اجزا آن عینی است (هوندریش<sup>۲</sup>، ۲۰۰۵، ص ۲۸۷). در علم اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی ما با امرواقع اجتماعی سروکار داریم. یک امرواقع وقتی اجتماعی است که نتیجه سازمان حاکم بر جامعه باشد. امر واقع اجتماعی موضوع مورد بررسی جامعه شناس است. سوال اصلی در مورد امر واقع اجتماعی، ارتباط آن با امر واقع مربوط به افراد است. اینکه آیا امر واقع اجتماعی، قابل تقلیل و توضیح از طریق امور واقع غیر اجتماعی مثل عقاید و امیال افراد است یا خیر. فردگرایی روش شناختی بیان می‌دارد که بدون مراجعه به موجودیت<sup>۳</sup> ها و خواص اجتماعی می‌توان این امور را توضیح داد. در مقابل، کل‌گرایی<sup>۴</sup> روش شناختی بر آن است که فهم بعضی از رفتارهای اجتماعی در گرو فهم پدیدارهای کلی ساختار اجتماعی است. (همان، ص ۸۷۴)

واقعیت اقتصادی نتیجه کنش انسانی است. امور واقع در اقتصاد نیز نتیجه چنین کنشی است. در چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک این امور واقع به شکل روابط منطقی برای ما آشکار می‌شود. در اینجا در مورد عینیت امرواقع با دو مسئله مواجه می‌شویم که باعث می‌شود روش اثباتی در علم اقتصاد ناکافی باشد و در نظر گرفتن ساخت نهادی در علم اقتصاد را اجتناب ناپذیر سازد.

۱- نظریه بار بودن<sup>۵</sup> امر واقع: امور واقع در پرتو یک نظریه قابل انکشاف

1. state of affairs

2. Hondrich

3. entities

4. holism

5. theory laden

اهستندست. ما امر واقع مستقل از نظریه نداریم که بتواند به عنوان شاهدهی مستقل برای آزمون فرضیات مورد استفاده قرار گیرد، لذا عینیت علمی حاصل از مشاهدات زیر سوال می‌رود. این مسئله در علوم طبیعی و انسانی مشترک است.

۲- **امکانی بودن واقعیت:** مراد از این مسئله که ویژه علم اقتصاد به عنوان یک علم انسانی است آن است که امر واقع نتیجه کنش ارادی<sup>۱</sup>، و معنی دار افراد است. واقعیت اقتصادی یک امر ممکن است که می‌تواند محقق نشود و تحقق آن، مشروط به شرایط لازم (کنش فرد) و شرایط کافی (ساخت نهادی) است. اینکه کدامیک، فرد یا نهاد، واحد تحلیل قرار گیرد، ما را به تقابل فردگرایی و کل‌گرایی در روش‌شناسی می‌رساند. حل این تقابل روشی ما را به یک مسئله ریشه دار در علم اجتماعی یعنی مسئله کارگزار-ساختار<sup>۲</sup> می‌رساند.

یک رویکرد برای حل این دو مسئله در علم اقتصاد، رویکرد نهادگرا<sup>۳</sup> است. به شکلی که بر خلاف مکتب نئوکلاسیک، علاوه بر نقش فرد، موجودیت دیگری به نام نهاد<sup>۴</sup> نیز وارد تحلیل می‌شود و نسبت آن با کنش فرد مشخص می‌شود. این امر مستلزم آن است که نهاد را تعریف و نسبت آن را با کنش فرد مشخص کنیم. اگر مجموعه نهادهای موجود در اقتصاد را ساخت نهادی<sup>۵</sup> بنامیم، امر واقع در اقتصاد به واسطه این ساخت نهادی، امکان تحقق<sup>۶</sup> می‌یابد و در سایه یک نظریه نهادگرا قابل فهم و انکشاف می‌شود. بنابراین ساخت نهادی، شرط کافی برای تحقق امر واقع در اقتصاد است. به همین جهت ابتدا تعریف نهاد و ترتیبات و ساختار نهادی و آنگاه تأثیر تمام عیار آن در شکل‌گیری نظریه علمی مورد بحث قرار می‌گیرد.

## ۲- تعریف نهاد، ترتیبات و ساختار نهادی

در علم اقتصاد دو مکتب مهم نهادگرا وجود دارد: نهادگرایی قدیم و نهادگرایی جدید. هر دو مکتب تلاش کرده‌اند تعریف مناسبی از نهاد ارائه کنند. در نهادگرایی قدیم

---

1. voluntary  
2. agency-structure  
3. institutional  
4. institution  
5. institutional structure  
6. actualization

مفهوم عادت، هم در تعریف نهاد، هم در تصویر کارگزار انسانی، نقش محوری بازی می‌کند. (هاجسن، ۱۳۸۷، ص ۱۶۰)

در نهادگرایی جدید، اگرچه تعریف نهاد حاوی اندیشه عادت نیست، نهادگرایان جدید در مفهومی وسیع‌تر از نهاد با نهادگرایان قدیم اشتراک نظر دارند. در نهادگرایی جدید، نهاد به عنوان نظم‌های عمومی در رفتار اجتماعی (اسکاتر، ۱۹۸۱، ص ۱۱) یا «قواعد بازی در جامعه یا... محدودیت‌های تعبیه شده به وسیله انسان که کنش متقابل انسانی را شکل می‌دهند» (نورث، ۱۹۹۰، ص ۳) مورد توجه قرار گرفته است. (هاجسن، ۱۳۸۷، ص ۱۶۱)

همه تعاریف نهاد در نهادگرایی جدید و قدیم حاوی یک مفهوم نسبتاً وسیع است که موجودیت‌های اجتماعی یکپارچه و نظام‌مند مثل قراردادهای حقوقی و اجتماعی، مالکیت، حقوق، پول، زبان و قانون را شامل می‌شود. چنین تعریف وسیعی از نهاد، برخاسته از مشخصه‌های مشترکی است که تمام، چنین موجودیت‌هایی دارند (هاجسن، همان):

- همه نهادها در بردارنده کنش متقابل کارگزاران اقتصادی و بازخوردهای اطلاعاتی مهم هستند.

- همه نهادها دارای خصایص، مفاهیم مشترک و رویه‌های جاافتاده هستند.

- نهادها پایدارند و پایداری آنها ناشی از مفاهیم و انتظارات مشترک (در میان کارگزاران) است.

- اگر چه نهادها، هم قابل تغییر و هم فنا پذیرند، اما نسبتاً با دوام، خود مقوم و دارای کیفیت‌های پایدارند.

- نهادها شامل ارزش‌ها و فرایندهای ارزیابی هنجاری هستند و بویژه مشروعیت اخلاقی خود را تقویت می‌کنند. در نهادها هر چیز که دوام بیاورد- به غلط یا درست- از لحاظ اخلاقی، صحیح تلقی می‌شود.

تعریف کلی نهاد، با تلقی بلند مدت علوم اجتماعی از آن سازگار است. البته نکته مهمی که در همه سنت‌های نهادگرا در علم اقتصاد وجود دارد این است که آنها یک رویکرد توصیفی برای تعریف، تبیین و تفهیم نهاد در پیش گرفته‌اند. به همین جهت همواره وجود تاریخی نهادها و به تبع آن زبانی که با آن به بازنمایی آن نهادها پرداخته

می‌شود پیش فرض گرفته شده است. این مسئله یک سری مشکلات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را سبب می‌شود که در جای مناسب خود باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد.

با توجه به تعریف نهاد، ضروری است که به تمایز دو اصطلاح «ترتیبات نهادی»<sup>۱</sup> و «ساختار نهادی»<sup>۲</sup> اشاره شود. ترتیبات نهادی، قواعد رفتاری‌اند که در محدوده خاصی رفتار را نظم می‌بخشند در حالی که در ساختار نهادی کلیت ترتیبات نهادی در یک جامعه مطرح است که سازمان‌ها، قوانین، رسوم و ایدئولوژی را دربرمی‌گیرد. (متوسلی، ۱۳۸۲، ص ۳۴۱)

### ۳- نظریه علمی و شکل‌گیری آن در رابطه با ساختار نهادی (خاستگاه نظریه علمی)

از آنجاییکه علم اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی مد نظر است، رابطه بین علم و نهادها را در حوزه‌ای متفاوت از علوم طبیعی یعنی علوم اجتماعی بررسی می‌کنیم؛ زیرا در علوم اجتماعی با کنش معنی‌دار افراد در یک ساختار نهادی مواجه هستیم و از این رو هر نوع نظریه پردازی در علم اجتماعی باید ابتدا برای حل مسئله کارگزار- ساختار راه حلی بیابد، تا نه تنها منشا امور واقع و عینیت آنها، بلکه مسئله تغییر و تداوم نهادها در اجتماع را نیز بتواند مورد بررسی قرار دهد.

در علم اقتصاد مسئله رابطه علم و نهاد از این نظر اهمیت دارد که واقعیت اقتصادی یک واقعیت انسانی است نه طبیعی؛ یعنی واقعیت از ابتدا محقق نیست، بلکه واقعیتی است که ساخته می‌شود و این ساخته شدن نتیجه تعامل افراد در یک بستر نهادی است. بنابراین، واقعیت یک امر امکانی است که ممکن است محقق نشود و همواره مشروط به وجود مجموعه‌ای از شرایط است که این شرایط، همان وجود ساختار نهادی است.

مکتب نئوکلاسیک وجود این شرایط (ساختار نهادی) را پیش فرض می‌گیرد. بنابراین در قالب یک نظام انتزاعی<sup>۳</sup> و صوری جلوه‌گر می‌شود که نسبت خود را با واقعیت انضمامی<sup>۴</sup> از دست می‌دهد. وقتی اقتصاد نئوکلاسیک به زبان ریاضی نوشته

1. institutional arrangements

2. institutional structure

3. abstract

4. concrete



شود، واقعیت قابل شناخت نیز به اطلاعات آماری تقلیل می‌یابد و خود به خود روش‌شناسی‌های اثباتی فلسفه علم برای برقراری ارتباط با واقعیت و تولید دانش علمی مورد توجه قرار می‌گیرد. مکتب نئوکلاسیک نه تنها ساخت نهادی را پیش‌فرض می‌گیرد، بلکه کنش اقتصادی را نیز به اصل عقلانیت مبتنی بر حداکثرسازی مطلوبیت تقلیل می‌دهد و بیش از پیش ارتباط خود با واقعیت انضمامی را از دست می‌دهد.

امر واقع در علم اقتصاد بر خلاف علوم طبیعی یک امر اجتماعی است. به همین جهت، رابطه بین علم و نهادها باید به شکلی مورد بررسی قرار گیرد که فرایند تکوین و تحقق امرواقع را نیز مد نظر قرار دهد. تحقق امر واقع نه تنها به کنش کنشگر (کارگزار) بلکه به وجود ساخت نهادی (ساختار) نیز بستگی دارد. این امر باعث می‌شود نه تنها مقام توجیه، بلکه مقام کشف نیز حایز اهمیت باشد. از این رو، روش‌های اثباتی که برای رسیدن به عینیت در علم، صرفاً تأیید یا ابطال نظریه‌ها توسط داده‌ها را مد نظر قرار می‌دهد، کفایت نمی‌کند. در حقیقت، امر واقع اقتصادی بدون ملاحظه ساختار نهادی و کشف آن شکل نمی‌گیرد؛ یعنی صرفاً داده‌های آماری عینیت علم اقتصاد را تأمین نمی‌کنند، بلکه ما به معیار متفاوتی برای عینیت علم اقتصاد نیازمندیم که در نهادهای اقتصادی به دست می‌آید. ولی نهادها وجودی تاریخی و ماهیتی اجتماعی دارند به همین دلیل است که مقام کشف نیز حایز اهمیت می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم در علم اقتصاد رابطه علم و ساخت نهادی را مورد بررسی قرار دهیم باید آن شاخه‌ای از برساختگرایی اجتماعی<sup>۱</sup> را مد نظر قرار دهیم که در علوم اجتماعی با کارهای برگر<sup>۲</sup> و لوکمان<sup>۳</sup> آغاز شد. این دو در کتاب *ساخت اجتماعی واقعیت*<sup>۴</sup> (۱۹۶۶) این ادعا را مطرح کردند که واقعیت اجتماعی حوزه‌ای قابل دسترسی از نظر تجربی است. یعنی ما با یک جهان عینی با نظمی متفاوت از جهان طبیعی مواجه هستیم. آنها عینیت موجود در جهان طبیعی یا اجتماعی را مورد پرسش قرار ندادند، بلکه سعی کردند رویکرد نظری متفاوتی نسبت به جهان اجتماعی اتخاذ کنند. (متوسلی، ۱۳۸۲، ص ۷۷۴)

1 . social constructionism

2 . Berger

3 . Lukmann

4 . social construction of reality

آنها اگر چه متأثر از رویکرد پدیدارشناسی آلفرد شوتس<sup>۱</sup> (۱۹۷۲) بودند ولی آن را به شکل متفاوتی برای تبیین اجتماعی به کار گرفتند. آنها در پی تشریح جهان زندگی از واژه «برساخت»<sup>۲</sup> در مفهوم «تقویم»<sup>۳</sup> به معنای هماهنگی کنش‌های معنی‌دار و عینیت‌های معنی‌دار استفاده کردند. آنها در پی این نکته بودند که چگونه کنش‌های ذهنی منجر به نهادهای باثبات<sup>۴</sup> به شکل بیرونی مقید کننده و (از نظر اهداف عملی) عینی منجر می‌شود. توجه آنها به نهادها با نقد آنها به اثبات‌گرایی ترکیب شد. از نظر آنها نهادها در یک شرایط تاریخی از عقاید، مراسم آیینی<sup>۵</sup> و مرسومات<sup>۶</sup> نشأت می‌گیرد. (متوسلی، ۱۳۸۲، ص ۷۷۵-۷۷۴)

یک دهه بعد، جان سرل<sup>۷</sup> با کتاب *ساخت و واقعیت اجتماعی* (۱۹۹۵) آغازگر موج جدیدی از برساخت‌گرایی با تاکید بر نهادها و زبان شد. سرل به صورت‌بندی دو بحث مهم پرداخت: (همان)

۱- امور واقع نهادی مثل ارزش پول یا قواعد شطرنج هر دو واقعی هستند و ذاتا به وجود و ابقا ایده‌ها و کنش‌های جمعی بستگی دارند.

۲- این واقعیت‌های اجتماعا برساخته شده از امور واقع مربوط به علوم طبیعی، مثل ارتفاع کوه‌ها یا ساختار D.N.A، متمایز می‌باشند.

بنابراین در علمی مثل اقتصاد، رابطه‌ای بین ساخت نهادی و تکوین امور واقع وجود دارد. امور واقع نه یک امر طبیعی است که مستقل از کنشگر وجود داشته باشد (رنالیسم خام) و نه برساخته ذهن اقتصاددان است (ابزارگرایی)، بلکه حاصل کنش همزمان کنش‌گران اقتصادی است. این بعد اجتماعی واقعیت اجتماعی باید در علم اقتصاد در نظر گرفته شود و برای این کار علم اقتصاد باید مبتنی بر یک فلسفه بین‌الذهانی و زبانی و نه فلسفه سوژه محور حاکم بر مکتب نئوکلاسیک، مورد بازخوانی قرار گیرد.

بنابراین رابطه بین یک نظریه علمی (مثل نظریه اقتصادی) و ساخت نهادی را اینگونه می‌توان تشریح کرد که امر واقع، وضعیتی از امور در واقعیت را بیان می‌کند ولی از

---

1. Alfred Schutz  
2. construction  
3. constitution  
4. stable  
5. rituals  
6. customs  
7. John Searl

طرفی این امرواقع، نظریه بار است؛ یعنی ما امرواقع را همیشه از منظر یک نظریه رصد می‌کنیم. در مورد علوم طبیعی همانطور که بحث‌ها برساخت‌گرا در فلسفه علم (بلور و بارنز) نیز بیان می‌کند، می‌توان گفت امرواقع را دانشمند می‌سازد، امرواقع مثل اتم، کوآرک و... در یک نگاه ضد رئالیستی صرفاً برساخته‌های ذهن دانشمند هستند. لذا اگر چه ممکن است جامعه شناسان علم، ریشه‌های تاریخی و اجتماعی برای منشا یک علم طبیعی پیدا کنند ولی وقتی علم مثل یک پارادایم شکل گرفت، این پارادایم از نظر مفهومی وابسته به سازمان‌ها و نهادهای علمی می‌شود و از طریق ذهنیت مشترک دانشمندان تداوم می‌یابد.

ولی در مورد علوم اجتماعی مثل اقتصاد ظرافت مضاعفی وجود دارد؛ زیرا امر واقع، ساخته ذهن اقتصاددان نیست، بلکه ریشه در واقعیتی بیرون از ذهن اقتصاددان دارد. تحقق و تداوم این امرواقع در گرو وجود یک ساخت نهادی است که تداوم واقعیت را تضمین کند، در حالیکه در مورد علوم طبیعی چنین قیدی وجود ندارد. به همین دلیل، نظریه اقتصادی، مستقل از ساخت نهادی متناسب با آن بی‌معنا است. یعنی رابطه‌ای متقابل بین امرواقع، نظریه و ساخت نهادی وجود دارد. لذا هنگامی نظریه یک بازنمایی صادق از واقعیت است که بازنمایی از چنین ساخت نهادی باشد. چنین بازنمایی صرفاً در زبان طبیعی ممکن است. در واقع، زبان و نهاد دو روی یک سکه‌اند. به بیان دیگر، رفتارهای اقتصادی به عنوان امور عینی و واقعی که تحلیل آنها را علم اقتصاد بعهدہ دارد، در چارچوب ساخت نهادی متولد می‌شوند و همزمان با تولد این واقعیت‌ها زبان علم نیز شکل می‌گیرد. در واقع، زبان علم اقتصاد همزاد تولد واقعیت‌ها و رفتارهای اقتصادی است و این واقعیت‌ها و رفتارهای اقتصادی بر پایه ساخت نهادی شکل می‌گیرند. اگر در جامعه‌ای نهادها به شکل تاریخی شکل گرفته باشند، زبان علم نیز به موازات آن تکوین می‌یابد و نظریات نیز درون همین زبان، قابل شکل‌گیری هستند. واقعیت و امر واقع نیز بر مبنای نهاد، محقق شده و لذا تحقیق نیز به روش اثباتی در متدولوژی علم اقتصاد امکان‌پذیر است. ولی اگر در جامعه‌ای هیچ یک از این دو (نهاد و زبان) شکل نگرفته باشد، تحقق واقعیت و امرواقع و لذا امکان طرح نظریه، خود مسئله‌ای است که پیش از طرح سوالات جزئی باید در یک نگاه کل‌گرا به آن پرداخته شود. تنها راه شکستن این دور باطل، تولید متون علمی است که به تدریج زبان علم را

درون پارادایم‌های علمی بومی شکل دهند. اولین موضوعی نیز که باید به آن پرداخته شود نه مسایل جزئی در مورد واقعیت موجود، بلکه پرسش از شرایط عینی امتناع یا تحقیق خود علم اقتصاد است؛ زیرا وقتی از روش ریاضی استفاده می‌کنیم و سپس با یک نمادپردازی ریاضی به یک مدل ریاضی می‌رسیم، پیشاپیش یک هستی‌شناسی مبتنی بر عدد را پذیرفته‌ایم. یا به زبان کواین «بودن، مقدار یک متغیر بودن است.»<sup>۱</sup> (کواین، ۱۹۷۶، ص ۲۶). از آنجاییکه تنها داده ما که به جای متغیر مدل می‌نشیند، ارقام آماری یعنی "عدد" است و "عدد" نیز بر چیزی جز خود دلالت نمی‌کند. حداکثر کاری که یک مدل ریاضی می‌تواند انجام دهد، اندازه‌گیری شدت نشانگری<sup>۲</sup> روابط بین متغیرهایش است ولی چیزی در مورد معنی دار<sup>۳</sup> بودن این رابطه نمی‌تواند بگوید. نظریه به آن معنا می‌دهد، ولی معیار درستی نظریه، ارقام نیست، بلکه ساخت نهادی است. این در حالی است که متاسفانه در ترجمه متون اقتصادسنجی در ایران، «نشانگری» را «معنی دار بودن» ترجمه کرده‌اند و این تمایز درست درک نشده است.

بر همین اساس، آزمون یک فرضیه در علم اقتصاد، نه تنها آزمون آن فرضیه، بلکه آزمون نظریه پشتیبان آن فرضیه و لذا آزمون اعتبار کل ساخت نهادی و پارادایم پشتیبان آن نظریه است. به همین جهت، روش‌های اثباتی که در آن از یک مدل ریاضی و داده‌های آماری برای آزمون استفاده می‌کند، در مورد تایید یا ابطال یک فرضیه نمی‌تواند حکم قطعی صادر کند.

چرا که مدل ریاضی یک اصل موضوعی<sup>۴</sup> است که بنابر تعریف درست است. مدل ریاضی و نتایج حاصل از کمی کردن مدل توسط داده‌های آماری در نهایت باید با نظریه مورد تفسیر قرار گیرد. یعنی مدل ریاضی و داده آماری خود به تنهایی معنایی اقتصادی ندارد، بلکه معنای اقتصادی خود را از نظریه اقتصادی می‌گیرند. یک آماردان یا یک ریاضی‌دان نسبت به یک اقتصاددان، همواره تفسیر متفاوتی از اطلاعات آماری یا مدل خواهند داشت. بنابراین در آزمون یک فرضیه (مدل) توسط داده‌ها، این داده‌ها نیستند که مدل یا فرضیه را انتخاب می‌کنند. این انتخاب روش‌شناختی ما است که

1 . To be is to be the value of a variable

2 . signification

3 . meaningfulness

4 . axiomatic

داده‌ها را ناکافی بدانیم (تجربه را رد کنیم) یا مدل، فرضیه، فروض، نظریه یا حتی نهادها را تغییر دهیم.

### نتیجه‌گیری

فعالیت‌ها و رویدادهای اقتصادی در هر جامعه بر اساس ساخت نهادی آن جامعه شکل می‌گیرند و با توجه به اینکه این ساخت نهادی، ریشه‌های تاریخی - فرهنگی خاص خود را دارد، نظریات علمی نئوکلاسیک که برخاسته از ساخت نهادهای اصلی خود می‌باشند را نمی‌توان نظریه علمی مناسبی برای جامعه‌ای با ساخت نهادی متفاوت، تلقی نمود. به دیگر تعبیر، پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی بر اساس ساخت نهادی عینیت و واقعیت پیدا می‌کنند و هر جامعه‌ای ساخت نهادی خاص خود را دارد و لذا نظریات علمی برخاسته از ساخت نهادی جامعه‌ای را نمی‌توان به جامعه‌ی دیگری پیوند زد، هر چند در برخی نهادها، مثل پول، مشترک باشند؛ زیرا ساخت نهادی خاص آن اینگونه نظریات علمی را تحمل نمی‌کند. از این رو نظریات علمی در علوم اجتماعی عموماً و اقتصاد خصوصاً مواجه با نسبییت می‌باشند و این نسبییت بدین معنا نیست که شناخت حاصل از بکارگیری روش تجربی در مورد مسائل اجتماعی اقتصادی یک امر نسبی است؛ زیرا «نسبییت» بدین معنی، یک موضوع فلسفی و مشکل اساسی بحث شناخت است و طبعاً دو حوزه علوم انسانی و علوم طبیعی، از این زاویه تفاوت ندارند. بلکه نسبییت در علوم اجتماعی به این معنی است که واقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی که موضوع این علوم‌اند، در چارچوب نهادها ایجاد می‌شوند بگونه‌ای که این نهادها بر این پدیده‌های اجتماعی اقتصادی تأثیرگذار هستند. بنابراین، جوامعی که از اختلاف تاریخی، فرهنگی، تمدنی و نهادی برخوردارند، واقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی یکسان تمام عیاری به بار نمی‌آورند، بلکه ساختار نهادی هر جامعه‌ای خاستگاه و زادگاه نظریات علمی و تدوین مدل‌های متناسب با همان ساختار است<sup>۱</sup>. (نظری، ۱۳۸۶، ص ۴۸-۴۹)

از این رو پیشنهاد زیر درباره ضرورت بومی‌سازی علم اقتصاد در جامعه ایران ارائه می‌شود:

۱. بی‌شک مجموعه هنجارها و قواعد رفتاری جامعه‌ای که از آموزه‌های اسلامی در ساحت روابط اقتصادی تأثیر می‌پذیرد، واقعیت‌های اقتصادی متناسب خود را محقق می‌سازد. تبیین این واقعیت‌ها در قالب منظومه معرفتی، زمینه ساز شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی است.

واقعیت‌های اقتصادی جامعه ایران از قبیل: تورم، رکود، رشد تولیدات ملی، مصرف کل، اشتغال، عرضه، تقاضا، قیمت، بهینه‌سازی، مهارت کاری و مدیریتی از نهادهای مالکیت، حقوق مالکیت، قوانین مالیاتی، قوانین مدنی، محدودیت‌های حقوقی، تولید، توزیع و مصرف چارچوب‌های حقوقی، جریان پول و سرمایه در بخش‌های مختلف اقتصادی تأثیر می‌پذیرند و بر اساس همین تأثیرپذیری باید اقتصاد ایران را به روش علمی مورد پژوهش قرار داد.

بی‌شک در این جهاد علمی می‌باید از تلاش و دست آوردهای علم اقتصاد موجود استفاده کرد و لکن این بهره‌گیری بدین معنا نیست که نظریات علمی نئوکلاسیک و مدل‌های استخراج شده آنها در مورد متغیرات اقتصاد ایران بکار گرفته شوند، بلکه با استفاده از تجربیات علمی اقتصاد می‌باید اقتصاد ایران را بعنوان یک گرایش علمی اقتصاد مورد تحقیق و پژوهش قرار داد. تاکنون در مراکز آموزشی و دانشکده‌های اقتصاد، کرسی اقتصاد ایران بعنوان یک گرایش که در مقطع دکتری کارشناس اقتصاد ایران تحویل جامعه علمی اقتصاد بدهد، شکل نگرفته است؛ زیرا ذخیره ادبیات علمی مربوط به اقتصاد ایران وجود نداشته و ندارد. این بی‌همتی علمی در حالی است که در همین سی سال گذشته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و قبل از آن، کرسی اقتصاد ایران در دانشگاه آکسفورد انگلستان فعالیت علمی خود را داشته است.

راه حل اساسی این است که لازم است برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران پژوهشی با بهره‌برداری از سرمایه‌های علمی پژوهشی موجود در مراکز آموزشی اقتصاد و واقعیت‌های اقتصادی جامعه ایران با رویکرد مختصات فرهنگی، تاریخی و اجتماعی و ساختار نهادهای این جامعه، تلاش کنند تا فرآیند علم اقتصاد بومی شکل گیرد.

## منابع

- بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، *روش‌شناسی علم اقتصاد*، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران، نشر نی
- ریخته گران، محمدرضا (۱۳۷۸)، *منطق و مبحث علم هرمنوتیک*، تهران، نشر کنگره.
- نظری، حسن آقا (۱۳۸۶)، *نظریه پردازی اقتصاد اسلامی*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ دوم.
- نورث، داگلاس سی (۱۳۷۷)، *نهادها تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمدرضا معینی، تهران، سازمان برنامه و بودجه
- هاجسن، جفری (بهار و تابستان ۱۳۸۷)، *رویکرد اقتصاد نهادگرا*، ترجمه علی نصیری اقدم، چشم‌اندازهای دانش اقتصاد، شماره ۲ و ۳

Boylan, T. A. & P. F. O'Gorman, (Editor) (2003), *Pragmatism in Economic Methodology: The Duhem-Quine Thesis revisited*, Foundation of Science.

Hodgson, G. (2006) 'What Are Institutions?' *Journal of Economic Issues*, 40(1), March 2006, pp. 1-25.

Hondrich, T. (Editor) (2005) *the oxford companion to philosophy* [Hardcover], Oxford University presses.

Quine, W. V. O. (1976). *The Roots of Reference*, Cambridge/MA: Harvard University Press.

Sarkar, S. Pfeifer, J. (2006), *Philosophy of Science: An Encyclopedia*, Routledge, Taylor & Francis Group.